



تعامل عقلانیت و ولایت در ارتقای امر سیاسی

سرسپاری سیاسی ممنوع!

نیروی عقل و خرد در جامعه انجام بگیرد؛ تکلیف ما هم این است».

در حقیقت اگر بنا بر فرمایش امیرالمومنین (ع) از اهداف بعثت رسول الله «وَ يُثَبِّرُوا لِيَوْمِ دِفَائِنِ الْعُقُولِ» است. جای این پرسش وجود دارد که اگر قرار بود عقول را در مسائل مختلف به کار نگرفته و در امر سیاسی، اجتماعی و... راه سرسپردگی را پیش بگیریم پس زدودن غبار عقل چه لزومی داشت؟ از طرف دیگر آنچه در مطالعه نسبت میان اصحاب کلیدی حضرات معصومان با آنها به دست می‌آید آن دست که این اصحاب همواره به عنوان پرشگرهای جدی در صحنه حضور داشته‌اند. از برجسته‌ترین این اشخاص نیز می‌توان به مالک اشتر اشاره کرده که در موضوعات مختلف حاکمیتی با حضرت امیر(ع) گفت‌وگوهای انتقادی داشته است. بنابراین آنچه که در این مقام نخست و در مقام جمع‌بندی می‌توان اشاره کرد آن است که در دوگانه امام و امت، مکتب شیعه و اسلام سیاسی هیچ‌گاه علاقه‌ای به ساخت انسان منفاد، مطیع و اصطلاحاً حرف گوش کن نداشته است، بلکه پویایی انتقاد و عقلانیت را بر جمود ترجیح داده است هرچند همان گونه که در ابتدای نوشته گفته شد، دوست نادان مکمل دشمن آگاه شده است تا تصویری ضد عقلانی از نظام امام و امت جلوه دهد.

مسئله بعد اما تفصیلی بیشتر از نسبت میان امام و جامعه پیرامون مسئله انتقادپذیری است. واقع امر چنین به نظر می‌رسد که الگوی مطلوب این نسبت مبتنی بر مطالب پیش گفته آن است که جامعه ضمن رعایت ادب نقد، مواجعات انتقادی و از سر پرسش با امام خود داشته باشد. همانگونه که رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز بار و بارها بر این مضمون تأکید داشته‌اند که نباید «نقد و انتقاد را نباید به کالای قاچاق یا امر تشریفاتی تبدیل کرد». البته آن چیزی که در این بین قطعی است رعایت ادب نقد در مواجعه با امام جامعه است. جدا از این موضوع، رهنمون پویایی سیاسی و اجتماعی جامعه شیعه نیز به لحاظ تاریخی به نقد مبتنی بر اصول است. اجتهاد را از اساس می‌توان به مواجعه انتقادی مبتنی بر همین اصول تحویل برد. آنچه را که از پویایی تمدن غرب بوده است با عنوان «عقل درون ماندگار» توضیح داده‌اند. مراد از این جمله یعنی آنکه

مطهری: این صحیح نیست که تو اول شخصیت‌هایی را مقیاس قرار دهی و بعد حق و باطل را با این مقیاس‌ها بسنجی؛ فلان چیز حق است چون فلان و فلان با آن موافقت و فلان چیز باطل است چون فلان و فلان با آن مخالفند. نه! اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند. در اینجا حضرت علی علیه‌السلام معیار حقیقت را خود حقیقت قرار داده است و روح تشیع نیز جز این چیزی نیست. در حقیقت فرقه شیعه مولود یک بینش مخصوص و اهمیت دادن به اصول اسلامی است نه به افراد

می‌پیمایند؟ آیا این ممکن است؟ علی در جواب سخنی دارد که دکتر طه حسین، دانشمند و نویسنده مصری، می‌گوید سخنی محکم‌تر و بالاتر از این نمی‌شود؛ بعد از آنکه وحی خاموش و ندای آسمانی منقطع شد، سخنی به این بزرگی شنیده نشده است. فرمود: انک لَمَلْبُوسٌ عَلَیْکَ، اِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا یُعْرَفَانِ بِاَقْدَارِ الْجَزَالِ، اعراف رفته و حقیقت بر تو اشتباه شده. حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌شود شناخت. این صحیح نیست که تو اول شخصیت‌هایی را مقیاس قرار دهی و بعد حق و باطل را با این مقیاس‌ها بسنجی؛ فلان چیز حق است چون فلان و فلان با آن موافقت و فلان چیز باطل است چون فلان و فلان با آن مخالفند، نه، اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند. در اینجا علی علیه‌السلام معیار حقیقت را خود حقیقت قرار داده است و روح تشیع نیز جز این چیزی نیست. در حقیقت فرقه شیعه مولود یک بینش مخصوص و اهمیت دادن به اصول اسلامی است نه به افراد

تا اینجا به نظر همین جملات و کلمات از شهید مطهری با زبانی گویا نسبت عقلانیت در دوگانه امام و امت را بخوبی روشن کرده است. بر اساس این بیان، از اساس قدرت گرفتن در نظام امام و امت به اشخاص و اشخاص».

معنای تقلید کورکورانه و سپردن مقدرات خود تحت هر شرایطی به امام نیست، بلکه کاربست عقلانیت در تعاملات با ولایت توسط جامعه نه تنها امری پسندیده که از اساس ضروری و قوام اندیشه شیعه بوده است. برای این مضمون می‌توان تأییدات مختلف دیگری را نیز آورد. برای نمونه رهبر معظم انقلاب درباره لزوم کاربست عقلانیت معتقدند: «خجسته‌ترین کار پیامبر مکرم آثاره عقل است، برشوراندن قدرت تفکر است؛ قدرت تفکر را در یک جامعه تقویت کردند. این، حلال مشکلات است... لذا اول کار این است که تقویت

از صحابه پیغمبر را - که از شخصیت‌ها و اکابر و معارف به شمار می‌روند - مورد انتقاد قرار می‌دهد و اهل سنت، درست در نقطه مقابل شیعه از این جهت قرار گرفته‌اند؛ به صحابه با خوش‌بینی افراطی عجیبی می‌نگرند، می‌گویند: صحابه پیغمبر عادل و درستکار بوده‌اند. بنای تشیع بر انتقاد و بررسی و اعتراض و مو را از ماست کشیدن است و بنای تشیع بر حمل به صحت و توجیه و «ان‌شاءالله گریه بوده است». در این عصر و زمان که ما هستیم کافی است هر کس بگوید علی خلیفه بلافضل پیغمبر است، ما او را شیعه بدانیم و چیز دیگری از او توقع نداشته باشیم، او دارای هر روح و هر نوع طرز تفکری که هست باشد! ولی اگر به صدر اسلام بازگردیم به یک روحیه خاصی برمی‌خوریم که آن روحیه، روحیه تشیع است و تنها آن روحیه‌ها بودند که می‌توانستند وصیت پیغمبر را درباره علی صادرصد بپذیرند و دچار تردید و تزلزل نشوند. (شیعه) توضیح این موضوع می‌گویند: «شعار شما روح زنده یا روح؟ بعضی مذاهب ممکن است از نظر شعار بمانند ولی از نظر شعار بمانند ولی باشند، کمالی‌کنه برعکس نیز ممکن است مسلکی از نظر شعار زنده ولی از نظر روح به کلی مرده باشد و لهذا ممکن است فرد یا افرادی از لحاظ شعار تابع و پیرو یک مذهب شمرده شوند و از نظر روح پیرو آن مذهب نباشند و به عکس ممکن است بعضی روحاً پیرو مذهبی باشند و حال آنکه شعارهای آن مذهب را نپذیرفته‌اند. چنانکه همه می‌دانیم از بدو امر بعد از رحلت نبی اکرم، مسلمین به ۲ فرقه

تقسیم شدند: سنی و شیعه. سنی‌ها در یک شعار و چارچوب عقیده هستند و شیعه در شعار و چارچوب عقیده‌ای دیگر. شیعه می‌گوید: خلیفه بلافضل پیغمبر «علی» است و آن حضرت، علی را برای خلافت و جانشینی خویش به امر الهی تعیین کرده و این مقام حق خاص اوست پس از پیغمبر و اهل سنت می‌گویند اسلام در قانون‌گذاری خود، در موضوع خلافت و امامت پیش‌بینی خاصی نکرده است، بلکه امر انتخاب زعیم را به خود مردم واگذار کرده است. حداکثر این است که از میان قریب انتخاب شود. شیعه بسیاری

همان تقلید جاهل از عالم و رجوع عامی به فقیه بر ۲ قسم است: ممنوع و مشروع. اخیراً از بعضی مردم که در جست‌وجوی مرجع تقلید هستند گاهی این کلمه را می‌شنوم که می‌گویند می‌گردیم کسی را پیدا کنیم که آنجا «سر بسپاریم». می‌خواهم بگویم تقلیدی که در اسلام دستور رسیده «سرسپردن» نیست، چشم باز کردن و چشم بازداشتن است. تقلید اگر شکل «سرسپردن» پیدا کرد هزارها مفسده پیدا می‌کند... پس معلوم می‌شود که تقلید ممدوح و مشروع، «سرسپردن» و چشم بستن نیست، چشم باز کردن و مراقب بودن است و اگر نه مسؤولیت و شرکت در جرم است...».

ایشان در کتاب جاذبه و دافعه علی(ع) روح مذهب شیعه را عقلانیت و تلاش برای فهمیدن معرفی می‌کنند. شهید مطهری در توضیح این موضوع می‌گویند: «شعار ما احترام دارند که به حقیقت احترام بگذارند اما آنجا که می‌بینیم اصول اسلامی به دست همین سابقه‌دارها پایمال می‌شود، دیگر احترامی ندارند. ما طرفدار اصولیم نه طرفدار شخصیت‌ها. تشیع با این روح به وجود آمده است. ما وقتی در تاریخ اسلام سراغ سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد کندی و عمار یاسر و امثال آنان می‌رویم و می‌خواهیم ببینیم چه چیز آنها را وادار کرد دور علی را بگیرند و اکثریت را رها کنند، می‌بینیم آنها مردمی بودند اصولی و اصول‌شناس، هم دیندار و هم دین‌شناس. می‌گفتند: ما نباید درک و فکر خویش را به دست دیگران بسپاریم و وقتی آنها اشتباه کردند ما نیز اشتباه کنیم و در حقیقت روح آنان روحی بود که اصول و حقایق بر آن حکومت می‌کرد نه اشخاص و شخصیت‌ها».

شهید مطهری در بخش دیگری از همین کتاب در نقل ماجراهایی از جنگ جمل و ذکر مردی که نام و عنوان اشخاص او را در این جنگ متخیر کرده بود، می‌نویسد:

«این مرد محضر امیرالمؤمنین شرفیاب شد و گفت: «أَ یُمَکِّنُ اِنَّ یَجْتَمِعَ زَیْبٌ وَ طَلْحَةُ وَ عَائِشَةُ عَلَی الْبَاطِلِ؟» آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟ شخصیت‌هایی مانند آنان از بزرگان صحابه رسول‌الله چگونه اشتباه می‌کنند و راه باطل را

مطهری: اخیراً بعضی مردم که در جست‌وجوی مرجع تقلید هستند گاهی این کلمه را می‌شنوم که می‌گویند می‌گردیم کسی را پیدا کنیم که آنجا «سر بسپاریم». می‌خواهم بگویم تقلیدی که در اسلام دستور رسیده «سرسپردن» نیست، چشم باز کردن و چشم بازداشتن است. تقلید اگر شکل «سرسپردن» پیدا کرد هزارها مفسده پیدا می‌کند... پس معلوم می‌شود که تقلید ممدوح و مشروع، «سرسپردن» و چشم بستن نیست، چشم باز کردن و مراقب بودن است اگر نه مسؤولیت و شرکت در جرم است

ایشان در کتاب جاذبه و دافعه علی(ع) روح مذهب شیعه را عقلانیت و تلاش برای فهمیدن معرفی می‌کنند. شهید مطهری در توضیح این موضوع می‌گویند: «شعار ما احترام دارند که به حقیقت احترام بگذارند اما آنجا که می‌بینیم اصول اسلامی به دست همین سابقه‌دارها پایمال می‌شود، دیگر احترامی ندارند. ما طرفدار اصولیم نه طرفدار شخصیت‌ها. تشیع با این روح به وجود آمده است. ما وقتی در تاریخ اسلام سراغ سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد کندی و عمار یاسر و امثال آنان می‌رویم و می‌خواهیم ببینیم چه چیز آنها را وادار کرد دور علی را بگیرند و اکثریت را رها کنند، می‌بینیم آنها مردمی بودند اصولی و اصول‌شناس، هم دیندار و هم دین‌شناس. می‌گفتند: ما نباید درک و فکر خویش را به دست دیگران بسپاریم و وقتی آنها اشتباه کردند ما نیز اشتباه کنیم و در حقیقت روح آنان روحی بود که اصول و حقایق بر آن حکومت می‌کرد نه اشخاص و شخصیت‌ها».

شهید مطهری در بخش دیگری از همین کتاب در نقل ماجراهایی از جنگ جمل و ذکر مردی که نام و عنوان اشخاص او را در این جنگ متخیر کرده بود، می‌نویسد:

«این مرد محضر امیرالمؤمنین شرفیاب شد و گفت: «أَ یُمَکِّنُ اِنَّ یَجْتَمِعَ زَیْبٌ وَ طَلْحَةُ وَ عَائِشَةُ عَلَی الْبَاطِلِ؟» آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟ شخصیت‌هایی مانند آنان از بزرگان صحابه رسول‌الله چگونه اشتباه می‌کنند و راه باطل را

مراجع تقلید بدون شناخت از صحنه و با تحریک رسانه‌های شناخته‌شده از خود بروز دادند. لذا برای بیان توضیح خود ابتدا از یک رخداد تاریخی شروع می‌کنم. خداوند در آیه ۶۳ سوره مائده می‌فرماید: «لَا یُنْهَیْهِمُ الرَّبَّائِیُونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ الْکَلِیْمَ السَّخِثَ لَیْسَ مَا کَانُوا یَسْئُرُونَ».

خداوند متعال جنگ در ماه حرام را ممنوع کرده بود. پیامبر خدا گروهی چند نفره از مسلمانان را به سرکردگی «عبدالله بن جحش» برای کار اطلاعاتی نسبت به توانایی‌های دشمن گسیل داشت. رسول خدا به آنان فرموده بودند دست به جنگ نزنند و فقط کسب اطلاعات کنند. آنان به دلیل پاره‌ای از مسائل اشتباه کردند و با دشمن درگیر شدند. چند نفر از آنان را کشتند و وارد مدینه شدند. خبر در همه جا پیچید. ماهیت مسأله از یک اقدام نظامی کوچک به مسأله‌ای رسانه‌ای و سیاسی - اجتماعی تبدیل شده بود. منافقان



علی عسگری روزنامه‌نگار

در ادامه پرونده بحث «ارتقای امر سیاسی» قصد داریم نیم‌نگاهی به برخی قرائت‌ها از نسبت میان ولایت و عقلانیت بیندازیم تا نسبت آن را با امر سیاسی و کنش سیاسی تبیین کنیم. یکی از معضلاتی که امروز در نسبت میان امام و مأموم در عرصه جامعه‌سازی و امر سیاسی دامنگیر گروه‌هایی از نیروهای مذهبی ما شده، تطویل کردن عقلانیت در مواجعه با امام است. همین

رویکرد غیراصیل نیز دستمایه برخی جریان‌های سیاسی و فکری دگراندیش شده است تا با تکیه بر کلیدواژه‌هایی همچون «مردم قیام نمی‌خواهند»، «توده‌ای شدن جامعه»، «اندیشه دینی و دگماتیسم»، «بنیادگرایی» و... از اساس بنیان‌های اندیشه امام و امت را به خیال خود سست کنند اما اگر بخواهیم به سرمشاهای اندیشه امام را به خیال خود سست نکنیم اما اگر بخواهیم به سرمنشاهای اندیشه امام و امت به معنای انتقاد دینی یعنی عالمان اصیل یا نصوص دینی رجوع کنیم، در این مراجعه آیا دوگانه امام و امت به معنای انتقاد تام و تمام مردم در برابر امام است؟ یا می‌توان توضیح متفاوتی از عقلانیت در نسبت با ولایت داد؟

برای پاسخ به این موضوع ابتدا نگاهی مختصر به دیدگاه شهید مطهری به عنوان متفکر «معیار»

انقلاب اسلامی می‌اندازیم. شهید مطهری در کتاب «ده گفتار» خویش پیرامون اجتهاد و تقلید معتقد است: «در اسلام تقلید بر دو قسم است: ممنوع و مشروع. یک نوع تقلید است به معنای پیروی کورکورانه از محیط و عادت که البته ممنوع است و آن همان است که در آیه قرآن به این صورت مذمت شده: اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَیٰ اٰمَةٍ وَاِنَّا عَلَیٰ اٰثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ. اینکه گفتیم تقلید بر ۲ قسم است: ممنوع و مشروع، مقصود از تقلید ممنوع تنها این تقلید که تقلید کورکورانه از محیط و عادت آبا و اجداد است نیست، بلکه می‌خواهیم بگویم



حجت الاسلام هادی انصاری: مسأله این نگاشته نه خود رخدای است که در درمانگاه قرآن و عترت قم میان یک طلبه و زن مکشفه رخ داد، بلکه نوع مواجعاتی است که متأسفانه برخی روحانیون یا وابستگان به علما

درمانگاه قرآن و عترت و یک مثال تاریخی

این روزها ماجرای درمانگاه قرآن و عترت قم، آن طلبه، آن زن وقیح و... بسیار پخش شده است. نگارنده هم مثل خیلی‌های دیگر در فرض صحت ماجرای عکسبرداری، معتقد به اشتباه بودن این کار هستم اما هزار درجه اشتباه‌تر از آن بی‌حجابی آن زن است و هزار درجه اشتباه‌تر از بی‌حجابی آن زن، سخن برخی حوزویان است که بدون درکی از ماهیت رسانه‌ای و سیاسی - اجتماعی مسأله، موضع‌گیری‌شان در پارل منافقان حجاب و منافقان امت و هشتک ترندکن‌های «من یک سلطه‌ام» قرار می‌گیرد. ای کاش علمای ربانی در این مسائل پیش از دیگران ورود می‌کردند و عرصه را برای جولان‌دهی برخی افراد حوزوی باز نمی‌گذاشتند و ای کاش روحانیون و برخی وابستگان به بیت مراجع که سریعاً نسبت به نپه‌ای از منکر طلبه مذکور آستین همت را بالا زده‌اند، می‌دانستند آب فقه و احکام را به آسیاب چه جریان‌ی می‌ریزند.

راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجدالحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم‌تر از آن است؛ و ایجاد فتنه (و محیط نامساعد که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می‌دارد) حتی از قتل بالاتر است و مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر نتوانند شما را از آیین‌تان بازگردانند ولی کسی که از آیینش بازگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود؛ و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود».

آیه محکم و قاطع سخن گفت. نه حسنی از سرافکنده‌گی در آن بود و نه مایه‌ای از تأسف و عذرخواهی. اشتباه از گروه مسلمانان بود اما آیه لحنی متفاوت داشت. هم کفار را منکوب کرده بود و هم منافقان را به طعنه ارتداد نواخته بود. پیامبر مقتدرانه و قدرتمندانه به صحنه مدیریت سیاسی مدینه بازگشت.

زبان‌شان دراز شده بود و می‌گفتند اصحاب محمد(ص) حتی به قوانین سنتی عرب هم پایبند نیستند. آنان اینقدر گستاخند که حرمت ماه حرام را شکسته‌اند و در ماه حرام از قریش چند نفر را کشته‌اند. پیامبر سخت مغموم بودند. مومنان از این اشتباه سرافکنده بودند. منافقان به اصطلاح امروزی هشتک ترند کرده و زبان‌درازی می‌کردند.

آیه آمد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالِ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْكُفْرُ بِهِ وَ الْمَنَسَجِدِ الْحَرَامِ وَ اِخْرَاجُ اَهْلِهِ مِنْهُ اَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُوكُم حَتَّى تَرْدُوهُمْ عَنْ دِينِكُمْ اِنْ اِسْتِطَاعُوا وَ مِنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَاُولَئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره - ۲۱۷)». از تو، درباره جنگ کردن در ماه حرام، سوال می‌کنند؛ بگو: جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است ولی جلوگیری از

هزینه هاتو ذخیره کن

